

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مبحث خود را مهمان خدا دیدن (ص ۱۴۵-۴۵ف۵)

✿ ما در دنیا و آخرت میهمان خدا هستیم. آداب میهمانی را باید رعایت کرد. باید در بدو ورود صاحب‌خانه را ملاقات کرد. بعد هر جا که گفت بنشین، نشست و هر چه پذیرایی کرد، بهره برد و به صاحب‌خانه فرمان نداد و جز آنچه آماده کرده نخواست و دل به وسایل صاحب‌خانه نبست و آرزوی مالکیت آنها را نکرد.

با توجه به بحث‌هایی که کردیم روشن شد که در این عالم فاعلی به غیر حضرت حق نیست، روزی دهنده و رزّاقی جز خدای متعال نیست. فعل عبد در رزق او تأثیری ندارد، رزّاق خدای- متعال است و رزق خلایق را خداوند عطا می‌کند. همه بر خوان روزی خدای متعال میهمان هستند. آن مقدمات این بحث را کاملاً قابل فهم می‌کند که همه چه در دنیا چه در آخرت میهمان خدا هستیم؛ یعنی در بعد نیازهای نفسانی، مادی، جسمانی و طبیعی و در بعد نیازهای روحی آنچه نصیبمان می‌شود، خدای متعال عطا می‌کند. لقمه‌ی غذایی که می‌خوریم، جرعه‌ی آبی که می‌نوشیم، زن و فرزندی که نصیبمان می‌شود، خانه و کاشانه‌ای که در اختیارمان قرار

می‌گیرد، همه عطایای خدای متعال است، پس در بعد نیازهای نفسانی و جسمانی سر سفره‌ی خدا نشست‌ه‌ایم. خدای متعال میزبان ما و ما میهمان او هستیم. در بعد ارزاق معنوی هم کاملاً روشن است، معرفت، محبت، کمالات روحی و اخلاقی همه عطای خدای متعال است. همان‌طور که در رزق ظاهری ما کارهای نبودیم، در رزق باطنی هم در حقیقت کارهای نیستیم. گمان نکنیم اگر نعمت معرفت و محبت خدای متعال و خوبان خدا نصیبمان شده، ثمره‌ی تقلا و تلاش ما بوده است، گفت:

ما نبودیم و تقاضایمان نبود      لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شود

کجا بودیم که بخواهیم تقاضایی کنیم، گدایی و اظهار نیازی کرده باشیم، خدای متعال بدون اظهار نیازی از جانب عبد به او عطا کرد. همان‌طور که وجود ظاهریمان زمانی که مایی نبودیم که درخواست کنیم، به ما عطا شد، نعمت معرفت و محبت خدای متعال و اولیاء خدا هم این-گونه بود. من و شما چه زحمتی کشیدیم، چه تلاش و تقلائی کردیم که گوهر دُر دانه‌ی عالم هستی نصیب ما شد. برای به‌دست آوردن عشق و ارادت‌ی که به اهل بیت عصمت و طهارت داریم، چه کار کردیم؟ غیر از اینکه در یک خانواده‌ی شیعی مذهب، علاقمند و ارادتمند به اهل-بیت عصمت و طهارت چشم گشودیم؛ بی‌هیچ زحمت این نعمت نصیب ما شد. یک‌بار اشاره کرده‌ام که ما قدر این نعمت را نمی‌دانیم. ارزش نعمت فقط وقتی که از دست می‌رود تا حدودی شناخته می‌شود. یک لحظه تصوّر کنیم خدای ناکرده اگر ما در محیط دیگری در خانواده‌ی یک وهابی یا ناصبی متولّد شده بودیم، در یک خانواده‌ی ماتریالیسم مادّی، کافر، زندیق و ملحد متولّد شده بودیم، چه راه طولانی‌بی بود برای رسیدن به اینجایی که هستیم. ما زحمتی کشیدیم برای رسیدن به اینجا؟ نه، این هدیه و موهبت بزرگ الهی بود، هیچ تلاشی

نکردیم و زحمتی نکشیدیم. آنچه از معرفت و محبت نصیب ما شده عطای بی‌منت خدای متعال است، پس در جنبه‌های معنوی و اخروی هم میهمان خدا هستیم. آخرت را به دو معنا می‌شود گرفت. یک معنای باطن است؛ چون در تعبیر ادبیات قرآن، آخرت نقطه‌ی مقابل ظاهر این عالم قرار گرفته است، فرمود: «يُؤَلِّمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱</sup> ظاهری از عالم که اسمش دنیا است را خبر دارند و از آخرت غافلند. در واقع نقطه‌ی مقابل ظاهر، آخرت را به کار برده است و نقطه‌ی مقابل ظاهر، باطن است، پس از همین جا می‌شود فهمید که باطن عالم، آخرت است. مُلک این عالم دنیا و ملکوت آن آخرت است. ظاهر این عالم دنیا و باطن آن آخرت است. پس هرچه در جنبه‌های ظاهری زندگی ماست، دنیای ما و هرچه در جنبه‌های باطنی ماست آخرت است. به یک تعبیر این‌گونه می‌توان گفت: ما هم در ظاهر و هم در باطن میهمان خدا هستیم. در ظاهر نیازهای طبیعی، جسمانی و نفسانی و در باطن نیازهای عقلانی، روحانی و معنوی را خدای متعال تأمین می‌کند، پس همه‌ی خلق میهمان خدای متعال هستند، ما در دنیا و آخرت میهمان خدا هستیم. آداب میهمانی را باید رعایت کرد. اگر پذیرفتیم میهمان هستیم؛ چون اگر صاحب‌خانه بودیم خیلی مشکلات داشتیم؛ اما میهمان مُفت‌خور است. خدای متعال هم ما را به مفت‌خوری عادت داده است؛ یعنی رزقش را به ما مفت داده و ما می‌خوریم. میهمان اصلاً شریک زحمتی که صاحب‌خانه دارد، نیست. صاحب‌خانه باید به فکر غذا، محلّ استراحت و نیازهای میهمانش باشد. وقتی شما خودتان میهمان دعوت می‌کنید از چند روز قبل در تدارک هستید، خانه را تر و تمیز کنید، مواد غذایی و میوه تهیه کنید، امکانات استراحت میهمان را فراهم کنید، اگر هوا گرم است، وسیله‌ی خنک کردن، اگر هوا

---

<sup>۱</sup>. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

سردست، وسیله‌ی گرمایش تدارک ببینید، این همه زحمتی که شما می‌کشید میهمان اصلاً شریک این زحمت نیست. او زمان میهمانی می‌آید می‌نشیند و مُفت از همه‌ی دستاورد زحمت‌های شما بهره و لذت می‌برد. درست است که زحمت برعهده‌ی میهمان نیست؛ ولی انصاف حکم می‌کند که میهمان هم آداب میهمانی را مراعات کند. زشت است که میزبان برای میهمان این همه تدارک ببیند و میهمان خلاف ادب، انصاف و صفا با میزبان رفتار کند. در همین میهمانی‌های ظاهری که دو مؤمن به دیدن هم می‌روند در دستورالعمل‌های اخلاق اسلامی برایش ادب‌هایی گفته شده است، همین ادب‌ها در رابطه با میهمانی اصلی؛ یعنی میهمان خدا بودن هم، عیناً لازم است که رعایت شود. اولین مورد که میهمان باید رعایت کند این است که در بدو ورود با صاحب‌خانه دیدار کند، با اذن او وارد منزلش شود. یک سلام علیکی، روبوسی و معانقه‌ای با میزبان کند، بعد وارد میهمان‌خانه‌ی او شود. **باید در بدو ورود صاحب‌خانه را ملاقات کرد.** اگر باید در بدو ورود به میهمانی، صاحب‌خانه را ملاقات کرد، ما که می‌خواهیم سر سفره‌ی ارزاق مادی و معنوی، اخروی و دنیوی خدای متعال بنشینیم و میهمان خدای متعال باشیم، نباید خدا را ملاقات کنیم؟ اقلش این است که خدا را ملاقات و یاد کنیم. اگر امروز ظهر سر سفره نشستید و نهار میل کردید، این سفره را چه کسی گسترانیده بود، غیر از خدای متعال؟ این ارزاق را چه کسی برای شما فرستاده و تدارک دیده بود؟ غیرخدای متعال؟ خیلی بی‌صفایی است که انسان سر سفره بنشیند و یادی از میزبانی که از او پذیرایی می‌کند، نکند. بی‌اعتنا و غافل از میزبان، شروع کند به استفاده از ارزاق معنوی هم همین‌طور است، الان ببینید این مجلس را چه کسی تدارک دیده است، غیرخدای متعال؟ در توان من و شما نیست که چنین کاری بکنیم. خود خدای متعال این سفره را گسترانیده و

همه‌ی ما را هم سر سفره نشانده است و از این سفره بهره می‌بریم. اینجا هم بی‌صفایی است که انسان از میزبان یاد نکند که این میهمانی را تدارک دیده، بر پا کرده و با ارزاق معنوی در حال پذیرایی از ماست. حداقل ملاقات میزبان همین است که یادی از او کنیم. هرگاه خواستیم از رزق الهی چه ارزاق مادی چه معنوی استفاده کنیم از خدای متعال یاد کنیم. از اهل بیت یاد کنیم که دست خدای متعال در رساندن رزق به ما هستند. ابن عباس در علوم ظاهری و دینی شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از ایشان بهره می‌برد. او از شخصیت‌های برجسته‌ی تفسیر قرآن است. ابن عباس یکبار با حضرت کاری داشت و در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. فضّه‌ی خادمه گفت: حضرت تشریف ندارند. فضّه زن بسیار بزرگ و عارفه‌ی برجسته‌ای است که به کنیز حضرت زهرا علیها السلام تعبیر می‌شود، تصوّر یک خدمتکار معمولی و عادی نکنید، خیلی شخصیت بزرگی است. اگر قسمت شد بخش‌هایی از روایات در مورد فضّه می‌خوانم تا ببینید چه شخصیت عظیم و چه عارفه‌ی بزرگی بوده و چه بهره‌های عظیمی از محضر حضرت زهرا علیها السلام برده است. فضّه به ابن عباس گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف ندارند. ابن عباس گفت: کجا رفته‌اند؟ فضّه گفت: تشریف برده‌اند آسمان چهارم، ارزاق خلق را تقسیم کنند. کمی برای ابن عباس ثقیل آمد؛ چون از علوم باطنی چیزی نمی‌دانست و بهره‌اش فقط در حدّ علوم ظاهری بود. کمی احساس کرد که فضّه غلّو و گنده‌گویی می‌کند. فردا صبح وقتی ابن عباس امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، حضرت به او فرمودند: مثل اینکه به خانه‌ی ما آمده بودی، با من کار داشتی؟ ابن عباس عرض کرد: بله آمدم؛ ولی فضّه حرف عجیب غریبی زد. حضرت فرمودند: چه گفت؟ پرسیدم امیرالمؤمنین کجا هستند؟ فضّه گفت: امیرالمؤمنین تشریف برده‌اند آسمان چهارم ارزاق خلق را تقسیم کنند. حضرت فرمودند: درست گفت، من آسمان چهارم

رفته بودم، ارزاق خلق را تقسیم کنم. خدای متعال رزق را با دست خودش می‌دهد و امیرالمؤمنین علیه السلام یدالله است. به یک تعبیر می‌توان گفت رازق خداست و به تعبیر دیگر می‌توان گفت رازق امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ خدای متعال با دست امیرالمؤمنین رزق خلق را به خلق می‌دهد؛ چه ارزاق مادی و چه معنوی هر دو را به دست امیرالمؤمنین عطا می‌کند. انسان باید از صاحب سفره یاد کند و ان شاءالله ملاقات کند؛ به این یادکردن‌ها بسنده نکنیم، ان شاءالله همت‌ها بلندتر شود، از مثنوی معنوی:

من نخواهم در دو عالم بنگریست      تا ندانم کین دو عالم زان کیست

تا صاحب‌خانه را نبینیم، سر سفره نشینیم. صاحبان همت‌های بلند این‌گونه‌اند؛ وقتی سر سفره می‌نشینند، می‌گویند: تا میزبان را نبینم، دست به لقمه نمی‌برم. نمی‌گویم شما شروع کنید به این کار، ان شاءالله خدا کم‌کم این همت بلند را نصیب کند و این آمادگی روحی را پیدا کنیم. اینها چیزی نیست که با تصنع، ادا درآوردن و تقلید کردن اثر ببخشد. باید حال انسان این حال باشد که واقعاً دستش به لقمه نرود، بگوید: یا صاحب‌الزمان شما صاحب سفره در این عصر و زمان هستید، ما سر سفره‌ی شما نشستیم. این شعر سیّدبن طاووس را مکرر برای شما عرض کرده‌ام که در مفاتیح بعد از زیارت امام عصر ارواحنا فداه در روز جمعه آمده است. سیّدبن-طاووس می‌گوید: من روزهای جمعه زیارت امام عصر را می‌خوانم بعد این بیت را خطاب به حضرت می‌خوانم:

## نَزِيلَكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتُ رِكَابِي وَ صَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ<sup>۲</sup>

یا صاحب‌الزّمان مرکب من، وسیله‌ی نقلیه‌ی من به هر سمتی رو کند در پایان راه، جایی که من از مرکب پیاده می‌شوم، بر تو وارد می‌شوم و در هر سرزمینی باشم و سر هر خوان و سفره‌ای که بنشینم، میهمان تو هستم. وقتی انسان این حال را پیدا کند، ممکن است حالش به گونه‌ای شود که بگوید یا صاحب‌الزّمان شما صاحب سفره هستید تا نیاید سر سفره بنشینید من شما را نبینم، دستم به لقمه نمی‌رود؛ چگونه بخورم؟ بعضی همین‌طوری نشست‌اند و تا ندیده‌اند نخورده‌اند، دیدند و خوردند. این حجّت خداست که ملاقات او قیامت صغری است و چه ملاقات خدای متعال که دیدار او قیامت کبری است. پس اولین ادب میهمانی این است که تا صاحب‌خانه را ندیده و ملاقات نکرده بر سر سفره ننشینند. بعد هر جا که گفت بنشین، نشست و هر چه پذیرایی کرد، بهره برد. این ادب میهمانی است. من وقتی خانه‌ی شما میهمانی می‌آیم؛ چه خانه‌ی ظاهری شما که گل است و ان‌شاءالله خانه‌ی باطنی شما که خانه‌ی دل شماست باید تسلیم باشم. ما به دو صورت افراد را میهمان می‌کنیم؛ یک وقت به خانه‌ی گلی و یک وقت به خانه‌ی دل خودمان دعوت می‌کنیم. در هر صورت وقتی انسان به میهمانی می‌رود باید تسلیم صاحب‌خانه باشد، نظریّه و سلیقه‌ای از خودش نداشته باشد. اگر صاحب‌خانه تعارف کرد و گفت: بفرمایید داخل این اتاق. نگوید، نه ببخشید من در آن اتاق راحت‌ترم. اگر چیزی را برای پذیرایی تعارف کرد، نگوید: من میلی به این ندارم، فلان چیز را میل دارم؛ خلاف ادب میهمانی است. ما اگر به راستی در زمین میهمان خدای متعال هستیم،

خدا هر جا را در این عالم تعیین کرد و گفت بنشین، بنشینند. نگوید جای من اینجا نیست و باید بروم صدر مجلس بنشینم. هر جایی پیش آورد، هر جایی خدای متعال ما را جا داد راحت بنشینیم؛ نه اینکه بنشینیم و در دلمان دلخور و ناراحت باشیم که نه بابا به ما جفا شد، حق من نبود اینجا بنشینم، من باید صدر مجلس می‌نشستم، حق من نبود که در این دوره زمانه به من چنین شغل کوچکی بدهند. من شایسته‌ی این بودم که فلان مقام بالا را به من بدهند، این هم یک جای نشستن است، نه. هر جا را که خدا برایمان پیش آورد، همان جا راحت بنشینیم. هر طوری پذیرایی کرد، اگر لقمه‌ی نان خشکی در سفره‌ی ما قرار داد، همان را پذیرا باشیم. هر چه قرار داد، هر چه روزی کرد به ما؛ چه ارزاق مادی چه معنوی پذیرای رزق باشیم؛ نظریه‌ی دیگری نداشته باشیم؛ چون خدا پذیرایی می‌کند. ان شاء الله برای سفر مشهدی که در پیش داریم تمام دوستان کتاب ره‌توشه‌ی دیدار را با دقت و حوصله بخوانند. اگر کسی نخواند همراه ما نیاید. انسان دلش نمی‌آید لقمه‌های خوشمزه را رفیقش نخورد و گاهی به زور به خورد رفیقش می‌دهد. این هم مال محبت است. محبت سبب می‌شود انسان گاهی تحکم کند. دیدید بچه‌ها را به مهدکودک می‌برند، مربی مهد رأس ساعت معین که موقع تغذیه است، چیزهایی که طفل باید بخورد را می‌آورد و می‌گوید: بخور عزیزم. خورد، خورد. نخورد فشاری نمی‌آورد. چند بار سر به سرش می‌گذارد و می‌گوید: بخور حیف است، گرسنه می‌مانی، لاغر و ضعیف می‌شوی؛ ولی اگر نخورد خیلی جوش نمی‌زند. دایه این طوری است؛ ولی مادر اوّل قربان صدقه‌ی بچه می‌رود، ناز و نوازش می‌کند، وعده می‌دهد که این را بخوری برایت فلان عروسک را می‌خرم، فلان اسباب‌بازی را می‌خرم، سعی می‌کند بچه را قانع کند. اگر بچه تن ندهد ابرو گره می‌کند، پیشانی را چروک می‌اندازد، اخم و تهدید می‌کند که اگر نخوری می‌گویم لولو



بخوردت، چنین و چنان می‌کنم. این برای محبت است. مادر اگر مثل دایه بود، می‌گفت: به من چه می‌خواهی بخور، می‌خواهی نخور؛ اما مادر نه. اگر من برای لقمه‌های معنوی تحکم می‌کنم به خاطر محبتی است که به شما دارم و دلم نمی‌خواهد کم بهره عبور کنید. در سفر پیش رو هم از همان لحظه‌ای که از تهران حرکت می‌کنید خود را میهمان علی بن موسی الرضا علیه السلام بدانید و هر چه پیش آمد را از جانب حضرت ببینید و از سختی، راحتی، شیرینی و تلخی همه را یک‌دست و یک‌جور تحویل بگیرید. ادب میهمانی این است که هر جا میزبان گفت بنشین، همان جا بنشیند، هر چه را برای پذیرایی آورد از همان بهره ببرد و به صاحب‌خانه فرمان نداد و جز آنچه آماده کرده نخواست. خیلی زشت است که میهمان به صاحب‌خانه اُرد بدهد، فرمان دهد که فلان چیز و یا فلان غذا را برای من بیاور، من فلان میوه را دوست دارم، چرا نیاوردی؟ ماجرای میهمان شدن اباذر غفاری بر سلمان فارسی را یادتان است، ماجرای نمک، آنجا ادب میهمانی رعایت نشد؛ چیزی که سر سفره نبود را نباید اباذر می‌خواست. وقتی خواست، صاحب‌خانه را به درد سر انداخت. سلمان مجبور شد که پارچ آبش را گرو بگذارد تا نمک بگیرد. این قشنگ است که وقتی انسان میهمان شد، دستور ندهد. هر چه صاحب‌خانه آورد، پذیرا باشد. در زندگی هم این‌گونه باشیم، به خدا دستور ندهیم. ما به خدا خیلی اُرد می‌دهیم. ظاهر قضیه این است که خدا فرمانروا و ما فرمانبر، خدا مطاع و ما مطیعیم، این حق قضیه است؛ اما این قدر خدا با ما مدارا کرده، گویی ما فرمانروا و مطاعیم و خدا مطیع و فرمانبر است. پناه بر خدا. از صبح تا شب یک‌سره به خدا دستور می‌دهیم و اسمش را گذاشته‌ایم؛ اما به خدا اُرد می‌دهیم، تعارف که نداریم. قدم به قدم زندگیمان به خدا دستور می‌دهیم؛ درحالی‌که خدا میزبان توست و تو را میهمان کرده است؛ از خدا طلبکار که نیستی. جا ندارد

انسان به چنین میزبان لطیف، دوست داشتنی، خبیر، آگاه، کریم و سخاوتمندی دستور بدهد. قشنگ این است که انسان راحت بنشیند و هر چه او کرد را پذیرا باشد. نمی‌خواهم وارد بحث دعا شوم. گفت:

من گروهی می‌شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دُعا

انسان در محضر الهی در میهمانی الهی به خدای متعال دستور و فرمان ندهد. او بهتر نیاز ما را تشخیص می‌دهد، زشت است که میهمان به صاحب‌خانه دستور بدهد. ان‌شاءالله بحث دعا را در کتاب ره توشه‌ی دیدار در فصل آخر بادقت بخوانید و تأمل کنید؛ چون من واقعاً حیفم می‌آید بحث‌هایی را که نوشتم و امکان دارد شماها بخوانید را دوباره به زبان بگویم و وقت شما را بگیرم. من اینها را نوشته‌ام که ان‌شاءالله منازل طریق را سریع‌تر عبور کنیم. هفته‌ای یک‌بار چند کلمه‌ای خدا روزی می‌کند و از دهان بیرون می‌آید و شما می‌شنوید، به همین بسنده نکنید. خیلی از این حرف‌ها در دو کتاب ره توشه‌ی دیدار و سرّ حق نوشته شده است. شما مثل دانش‌آموزهای جهشی که چند پله یکی می‌کنند، حرکت کنید؛ چون واقعاً وقت خیلی کوتاه و راه هم خیلی طولانی است. باید در زمان صرفه‌جویی کرد. اینکه دعا به معنی ارد دادن به خدا هست یا نه، حال دعا چیست در کتاب ره توشه‌ی دیدار گفته شده است؛ ولی حداقل ادب دعا این است که وقتی می‌خواهیم از خدا چیزی را تقاضا کنیم یک دنده و یک طرفه پا را روی گاز نگذاریم و جلو برویم، یک جایی برای نقطه‌ی مقابلش بگذاریم. بگوییم: خدایا ما با عقل کوچکی که به ما عطا کردی گمان می‌کنیم فلان چیز خیر و مصلحت ماست. خدایا اگر خیر و مصلحت ما را در این می‌بینی، عطا کن و اگر خیر ما را در این نمی‌دانی عطا نکن و به ما روحیه‌ای بده که بتوانیم بدون این چیز آرام و باقرار باشیم. گفت: الهی یا خواسته‌ام را بده یا خواستتم را

بگیر. این گونه دوطرفه باشد و حالت دستور و فرمان دادن به خدای متعال نباشد که خلاف ادب است و معمولاً وقتی انسان یک طرفه دعا می کند، میانهاش با خدا شکرآب می شود، از خدا کدورت خاطر پیدا می کند و رنجیده خاطر می شود؛ چرا؟ چون آنچه او خواسته چه بسا به مصلحت او نبود و خدا چون او را دوست می دارد و می خواهد ضرری به او وارد نشود، خواسته‌ی او را عملی نمی کند و او از خدا دلخوری پیدا می کند. پس به صاحب خانه فرمان نداد و جز آنچه آماده کرده نخواست. جز همان چیزی را که خدای متعال در زندگی روزی ما کرده است نخواهیم. چه در ارزاق مادی یا حتی در ارزاق معنوی بهره‌ی همان چیزی را که بر سر سفره‌ی ما گذاشت ببریم. اگر بخواهیم لذت غذای جسمانی را که در سفره‌مان گذاشت ببریم، باید حواسمان به همان غذا باشد، نگاهمان به غذای خودمان باشد، «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۳</sup> ادب سفره این است که وقتی انسان سر سفره نشست، نگاهش به غذای خودش باشد. نگاهش به سفره و بشقاب دیگران نباشد. خلاف ادب است که انسان لقمه‌های دیگران را بشمارد. چشمش به بشقاب دیگران خیره باشد. اگر انسان نگاهش به بشقاب دیگری دوخته باشد، این بشقاب دیگری است و به من نمی دهند و من در حسرتش هستم. از آن طرف به بشقاب خودم نگاه نکردم و نتوانستم لذت غذایی را که جلویم بود ببرم. پس انسان در زندگی چشمش را به چیزی که خدا روزی دیگران کرده ندوزد. مثلاً در جنبه‌های مادی به ثروت، شغل، مقام، شهرت، محبوبیت، امکانات دنیایی مثل زیبایی ظاهری، زور بازو، استعداد علمی و فکری که خدا روزی انسان دیگری کرده، چشم ندوزد؛ چون اینها برای اوست به من که نمی دهند. وقتی چشم به آن دوختم استعدادهایی که خدا به خودم داده را هم نمی بینم که آنها را هم شکوفا کنم.

---

۳. سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۲۴.

امکاناتی را که خدا به من داده را هم نمی‌بینم که بتوانم بهره‌ی درست از آنها ببرم و در زندگی خود ضرر می‌کنم. بنابراین انسان به ظرف و بشقاب دیگران نگاه ندوزد. نگاهش به بشقاب خودش باشد، از همان چیزی که جلوی کشیدند و گذاشتند استفاده کند و جز او را نخواهد. در ارزاق معنوی هم همین‌گونه است، همانی که خدا روزیمان کرده را درست بهره ببریم. فلان عارف، فلان مرتاض، فلان شیخ مناجاتی یا فلان پیرخراباتی چه ذکری می‌گفت و در چله نشینی‌هایش چه کار می‌کرد به من و شما فعلاً مربوط نیست. همانی را که خدا روزیمان کرده بهره‌اش را ببریم، همین دو رکعت نمازی که می‌خوانیم را درست بخوانیم «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» این طعام معنوی است. یا سر سفره‌ی قرآن نشسته‌ایم، قرآن معدوه‌الله است، سفره‌ی پر طعام الهی است؛ طعام‌های روحی و معنوی پس سر این سفره نشستیم نگاهمان را به غذای خودمان بدوزیم «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» اگر از آنچه نصیبمان شده بهره‌ی درست ببریم، خدا چیزی را که نصیبمان نشده بعدها به ما عطا می‌کند. به‌رحال چیزی غیر از آنچه که خدا به ما داده را نخواهیم، سعی کنیم شکر همانی که خدا عطا کرده را به‌جا آوریم «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۴</sup> حقیقت تشکر چیست؟ خشنودی و خرسندی قلبی از عطای خداست؛ ولو به زبان هم نگوییم خدایا متشکرم. همین که نگاهت می‌کنم لپ‌هایت گل انداخته، لبخند از لب‌هایت نمی‌افتد، ماشاءالله سرزنده و سرحال هستی، این خودش قشنگ‌ترین تشکر از خداست. اگر به زبان هم گفتم خدایا متشکرم، بهتر است. نگفتم هم، حالت، حالت تشکر است؛ اما اگر هزاری هم به زبان بگویی متشکرم؛ ولی قیافه‌ای اخمو، گرفته، افسرده و پژمرده داشته باشی، آن تشکر هم مفت نمی‌ارزد. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» اگر شکر به‌کار بردن نعمت در مسیر مورد رضایت منعم است؛

---

۴. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

غذا را خدا به ما داده که بخوریم، این را بخور و کیفش را ببر. این کتاب را داده که بخوانی و بهره ببری، بخوان و بهره ببر؛ این بهترین تشکر است، این دو رکعت نماز را بخوان و حقیقت را به جا بیاور، آن موقع خدا چیزهای دیگری را چه ارزاق مادی و چه ارزاق معنوی می‌دهد. «لَا زَيْدَنَّكُمْ» اگر شاکر باشیم، ارزشمندی او را درک کنیم، بدانیم این چیز ارزشمند را خدای مهربان عطا کرده است که «شُكْرُ التَّعَمُّ دَرَكُ التَّعَمِّ وَ شُكْرُ الْمُنْعَمِ دَرَكُ الْمُنْعَمِ» قدر نعمت را که دانستیم شکر نعمت را به جا آوردیم و قدر منعم را که شناختیم، شکر منعم را به جا آوردیم «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدَنَّكُمْ» اگر خدای متعال را شاکر بودیم، خدای متعال چه ارزاق مادی و چه ارزاق معنوی را فزونی می‌دهد. اگر ارزاق مادی را شاکر بودیم خدا زیاد می‌کند. اگر ارزاق معنوی را شاکر بودیم خدای متعال زیاد می‌کند. عرضم این بود که نگاهمان را به بشقاب دیگری ندوزیم. به همان بشقاب که میزبان برای ما کشیده نگاه کنیم و کیفش را ببریم. به همان چیزی که خدای متعال در زندگی چه در جنبه‌های مادی و چه در جنبه‌های معنوی به ما عطا کرده، نگاه کنیم و ببینیم عجب چیز بزرگی عطا کرده است و عجب عطا کننده‌ی مهربان و بزرگواری بود که اینها را عطا کرده است. شکر نعمت که به جا آمد، خدای متعال نعمت را فزونی می‌دهد. **دل به وسایل صاحب‌خانه نبست و آرزوی مالکیت آنها را نکرد.** از دیگر ادب میهمانی دل به وسایل و منزل صاحب‌خانه نبستن و آرزوی مالکیت آنها را نکردن است. وقتی انسان به میهمانی می‌رود، خبر دارد که میهمان است و صاحب‌خانه نیست و دل به وسایل صاحب‌خانه نمی‌بندد؛ چون اگر دل ببندد؛ این وسایل برای صاحب‌خانه است؛ برای او نیست به او هم داده نمی‌شود. برای چند ساعتی که میهمان است، اینها را چیده‌اند که تماشا کند و از این وسایل لذت ببرد؛ ولی چند ساعت دیگر که میهمانی تمام می‌شود و باید بیرون برود، این وسایل را نمی‌تواند با خودش

ببرد، وقتی دل به اینها بست، بیرون رفتن از این خانه برایش زجرآور و سخت است. خدای-  
متعال ما را در این دنیا میهمان کرده است و این امکانات که برای ما تدارک دیده، همه  
ترئیفات اتاق و سالن پذیرایی خدای متعال است که اینها را چیده تا ما لذتش را ببریم و دل  
نبندیم. چرا؟ چون اگر دل بستیم، موقعی که خواستیم از میهمان خانه بیرون برویم، اینها را با  
خود نمی‌توانیم ببریم، آن موقع جان دادن و بیرون رفتن از این میهمان خانه برایمان سخت  
می‌شود. اینها ادب‌های میهمانی در محضر خدای متعال است. پس در بدو ورود صاحب‌خانه را  
ملاقات کنید. خدا و حضرت ولی‌عصر ارواحنا فدا را که میزبان ما و ما میهمان و روزی‌خور آنها  
هستیم را در بدو بهره بردن از آنچه که خدا عطا کرده در جنبه‌های مادی و معنوی یادکنیم.  
دوم؛ بهره‌ی آنچه خدای متعال به ما عطا کرد را ببریم و به صاحب‌خانه دستور ندهیم که خدایا  
فلان کار را بکن. نه. بهره‌ی آنچه صاحب‌خانه پذیرایی می‌کند را ببرد و از صاحب‌خانه تشکر  
کند و جز آنچه که صاحب‌خانه فراهم کرده را آرزو نکند. همانی را که خدا عطا کرده دوست  
داشته باشد. آرزوی چیزهایی که به دیگران داده را نکند؛ چون اگر آن چیزها برای ما هم خیر  
بود، به ما عطا می‌شد. حالا که نداده به خاطر این بوده که خیر ما در آن نبوده؛ والا صاحب‌خانه-  
ی ما خبیر، مهربان، غنی و سخاوتمند است؛ دلیلی نداشته چیزی که به نفع ما بوده را به ما  
نداده باشد. حالا که نداده، قطعاً به نفع ما نبوده است.

✿ میهمان تا صاحب‌خانه را ملاقات نکرده و ندیده است، فکر می‌کند اصلاً میهمان  
نیست و به دزدی آمده است؛ لذا تا صاحب‌خانه را نشناخته است باید خیلی احتیاط  
کند؛ اما وقتی صاحب‌خانه را شناخت و دید دیگر هرچه خواست می‌خورد. تنها

وظیفه‌ی میهمان این است که هر چه صاحب‌خانه گفت بکند و هر چه به او داد بگیرد و نگوید کم است یا چیز دیگری می‌خواهم.

این هم نکته‌ی لطیفی است. انسان وقتی وارد خانه‌ی کسی می‌شود، صاحب‌خانه را ندیده و نمی‌شناسد، احساس می‌کند به ناحق وارد شده است. خانه‌ی غریبه! من بی‌خودی، دزدکی و به ناحق وارد شدم؛ اما وقتی صاحب‌خانه را دید و دید که رفیق صمیمی خودش است آن وقت راحت وارد ضیافت الهی در این عالم می‌شود. انسان وقتی خدا را ندیده، ملاقات نکرده و نشناخته نمی‌داند که خداست که از او پذیرایی می‌کند. نه خودش کارهای است و نه دیگران کارهای هستند. «لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» در عالم وجود جز خدای متعال هیچ صاحب‌اثری نیست. تا وقتی اینها را خبر ندارد فکر می‌کند، هنر و تقلای خودم یا عطای دیگری است، طبیعتاً این-طوری ذله دزدی می‌کند و به خانه‌ی غریبه وارد شده است؛ اما وقتی مطمئن شد که میزبان او خداست، سر هر سفره‌ای نشست خدا را میزبان خودش دید، دید سفره را خدا گسترانیده و از او پذیرایی می‌کند، خدا هم که غریبه نیست. ما در دستورات ایمانی داریم؛ دو مؤمن که با هم خیلی یگانه و صمیمی هستند (یقین دارند بدون اینکه به زبان به هم گفته باشند) اگر من به خانه‌ی فلان دوستم بروم و سر سفره بنشینم یا سر یخچال او بروم و میوه بردارم و بخورم او ناراحت نمی‌شود بعد اگر بشنود که من با او صفا و یگانگی به خرج دادم کلی هم لذت می‌برد و خوشحال می‌شود. حالا اگر من آن‌گونه وارد خانه‌ی او شوم باز هم دزد هستم؟ باز هم احساس می‌کنم دزدکی آمدم چیزی بردارم؟ وقتی انسان صاحب‌خانه‌ی خودش را بشناسد که در این عالم میهمان خدای متعال و خدای مهربان است سر هر سفره‌ای که نشست احساس می‌کند بی‌راهه ننشسته است. در جلسات قبل در بحث رزق، عرض کردم؛ مؤمن که خدا را رزاق

خودش می‌بیند و حول و قوه و خواست خودش را هم کنار گذاشته؛ یعنی طمع، دلگی و طلب درونی ندارد، وقتی نشست و هر چه برایش آوردند، هر که آورد نوش جانش؛ خدا فرستاده است؛ حتی اگر دزدی، دزدی کرده و چیزی را به او داده است. اگر دلگی نکرده باشد، یکی از آداب میهمانی این است که انسان دستش را دراز نکند تا از جلوی دیگری لقمه بردارد و بخورد، همان غذایی که جلوی کشیدند را بخورد. اینکه به اصرار چیزی را برای خودم تهیه کنم، مثل دست دراز کردن جلوی دیگری است. بشقاب را از جلوی دیگری به سمت خودت کشیدن است؛ اما وقتی این حالت را ندارم، نفسم آرام است، اصلاً هوس هم ندارم، آرام آرام هستم؛ ولو دزد آورد و داد شما خیالتان راحت باشد؛ خدای متعال به بنده‌ی واقعی‌اش رزق حرام نمی‌دهد. در زمان حضرت داود نبی فردی گاوی داشت. آن را پروار کرده بود، در خانه نگه داشته بود و روزها آن را به چرا می‌برد. خانواده‌ی فقیری هم بودند که خیلی گرسنگی کشیده بودند. مرد خانه یک روز همین طوری آرزویی کرد، خدایا چه می‌شد من کباب گوشت گاوی به بچه‌هایم می‌دادم. دست بر قضا گاو را که صاحب گاو در مزرعه رها کرده بود، شاخ زد در خانه‌ی فقیر را شکست و داخل شد. صاحب گاو هم خبر نداشت. مرد فقیر گفت: همین الان این آرزو را کردم و همین الان گاو در را شکست و داخل شد. یقین کرد که این را خدای متعال فرستاده است؛ لذا با خیال راحت گاو را سربرید و پوستش را کند و گوشتش را هم کباب کرد؛ اما یک دفعه صاحب گاو که دنبال گاو می‌گشت، در خانه‌ی فقیر آمد و گفت: فلان فلان شده، گاو مرا سر بریدی و با زن و بچه‌ات می‌خوری. پیش حضرت داود که فرمانروا و پیغمبر بود رفت و شکایت کرد. حضرت داود یک خصوصیتی دارند که امام عصر (عج) در زمان حکومتشان این خصوصیت را دارند و آن، این است که در قضاوت نیاز به دلیل، شاهد، بیّنه، آماره و... ندارند، حکم به باطن



می‌کنند. با علم باطنی که دارند قضاوت می‌کنند. انبیاء دیگر و حتی پیغمبر اکرم و یازده امام ما این کار را نمی‌کردند؛ مأمور به ظاهر بودند؛ اما امام عصر ارواحنا فداه حکم به باطن می‌کنند. «بِحکم داود»<sup>۵</sup> در روایات داریم که به حکم حضرت داود حکم می‌کنند. صاحب گاو مرد فقیر را نزد حضرت داود برد و گفت: یا نبی‌الله، این مرد گاو مرا سر بریده، کباب کرده و با زن و بچه‌اش می‌خورد، من از این مرد شاکی‌ام. حضرت داود به صاحب گاو گفت: بیا و از این گاو بگذر، ببخش. گفت: یا نبی‌الله این چه طرز قضاوت کردن است؟ گاو مرا برد، سرش را برید و کباب کرد، می‌گویید که بگذرم عوض اینکه حق مرا بگیرید؟ حضرت داود فرمودند: بیا بگذر و یک ثلث دارایی‌ات را هم به این مرد ببخش. گفت: این چه طرز صحبت کردن است؟ من می‌گویم گاو را گرفته و به ناحق سرش را بریده و خورده است، آن موقع شما می‌گویید که یک ثلث از دارایی‌ام را هم به او ببخشم. حضرت فرمودند: بیا بگذر و دوثلث دارایی‌ات را هم به او ببخش. مرد خیلی عصبانی شد و داد و فریاد کرد که ای مسلمانان به داد من برسید، این چه طرز قضاوت کردن است؟ وقتی خیلی شلوغ کرد، حضرت داود دستور داد نقطه‌ای را بکنند. اسکلت مرده‌ای زیر خاک معلوم شد. حضرت او را زنده کرد، گفت: تو کیستی؟ گفت: من پدر صاحب این گاو هستم. گفت: ماجرای خودت را بگو. گفت: حقیقت قضیه این است که من غلام پدر این فقیر بودم. به دارایی پدر طمع کردم و او را کشتم. بچه‌های پدر هم صغیر بودند. همه‌ی دارایی این فرد را بالا کشیدم و بعد هم از دنیا رفتم. حضرت داود گفت: حالا ببین! پس تمام دارایی که از پدرت به تو صاحب گاو رسیده، مال فقیر است که مال پدرش بوده و به او ارث می‌رسیده است؛ نه تنها گاو، نه تنها کل دارایی، اصلاً خود تو هم بچه‌ی غلام او هستی و به این

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۴۶، ص ۲۵۶ و صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۵۹ و ابن‌ابی‌زینب، الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۵.

فقیر ارث می‌رسی و خودت هم ملک این فقیر هستی. حالا برو. اگر خدا رزق را آورد، ماجرا این‌گونه است. صورت ظاهر تصوّر مال غیر بود، کشتن گاو است که مالکش کس دیگری است؛ اما رزق حلال است؛ نوش جانش. گاو برای خودش است که می‌خورد. انسان تا وقتی صاحب‌خانه را ندیده، فکر می‌کند که خودم بودم زحمت کشیدم چیزی به دست آوردم یا فلانی لطف کرد فلان چیز را به من داد؛ خدا را ندید که این ظلم است. در بحث توحید، مفصل خواندیم که فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»<sup>۶</sup> کسانی که به خدای متعال ایمان آوردند و به ایمانشان لباس ظلم نپوشانیدند، در امنیت الهی، هدایت‌شدگان و راه بردگان حقیقی به خدا هستند. لباس ظلم به تن ایمان پوشاندن یعنی چه؟ یعنی خدا را ندیدن و غیر خدا را در این عالم کارهای دانستن. کسی که مؤمن است می‌گوید: غیر خدا کارهای نیست، «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»<sup>۷</sup> «لا مؤتّر فی الوجود إلا الله» کسی که خدا را می‌بیند، غیری را نمی‌بیند؛ اما همین که غیر را شریک کردی، فلان فلان شده حقّ مرا خورد، قربانش بروم فلانی این را به من داد، برنامه‌ریزی، زنگی و جربزه‌ی خودم بود که توانستم این چیزها را به دست آورم؛ مثل قارون که در سوره‌ی قصص آمده است، به قارون گفتند: وضعی که تو داری و تفاخری که به ثروت می‌کنی، وضع درستی نیست. گفت: «قَالَ إِنَّا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي»<sup>۸</sup> من دانش اقتصاد داشتم. علم برنامه‌ریزی، تجارت و اقتصاد داشتم. زحمت کشیدم تا این ثروت را به دست آوردم. قارون خدا را ندید و لباس ظلم به تن ایمان پوشاند؛ یعنی غیر خدا

---

۶. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

۷. امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۶ و کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۳۰ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۷۵.

۸. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۸.

را در زندگی مؤثر و صاحب اثر بدانیم. اگر لباس ظلم به تن ایمان نپوشانیم؛ یعنی خدا را رزاق و همه کاره‌ی زندگی بدانیم، آن موقع که وارد این ضیافت می‌شویم احساس دزد بودن و اینکه مال کس دیگری را می‌خوریم، نمی‌کنیم. هرچه جلویمان گذاشتند، می‌گوییم خدا گذاشت و رزق حلال است و به‌راحتی و بدون دغدغهی خاطر لذتش را هم می‌بریم. در اوایل سیروسلوک یک دستور مهم است که خیلی روی آن تأکید شده که دقت کند لقمه‌اش حلال باشد. روایت داریم کسی چهل روز لقمه‌ی حلال بخورد، نورانیت قلب پیدا می‌کند، حجاب‌ها از جلوی چشمش کنار می‌رود و ملکوت عالم را می‌بیند؛ لذا اول راه اشخاص خیلی دغدغهی خاطر دارند که چگونه و از کجا ما رزق حلال به‌دست آوریم، بخوریم. از کجا مطمئن شویم که این حلال است؟ اما برای شما گفتم که پنج مرحله بود. وقتی به مرحله‌ی پنجم رسیدید، دیگر غیری نمی‌بینید. نشسته‌ایم، لم داده‌ایم و خدا پذیرایی می‌کند، رزقی را هم که خدا می‌دهد، حرام می‌شود؟ با خیال راحت نوش جان، کیفش را هم ببر؛ لذا تا صاحب‌خانه را نشناخته است باید خیلی احتیاط کند. تا خدا را نشناخته است باید خیلی احتیاط کند، نکند مال غیر باشد، نکند حق دیگری را می‌خورد که اینها هم خیلی لازم است؛ اما کم‌کم که از وادی معرفت سر در آوردی، آن موقع می‌بینی خود خداست که جلویت می‌گذارد، دیگر با خیال راحت و بدون احتیاط مصرف می‌کند. انسان در میهمانی وقتی می‌داند صاحب‌خانه‌اش هم لذت می‌برد که من سر سفره‌اش بنشینم و از غذایی که زحمت کشیده و تهیه کرده، بخورم چه بهتر که من لم بدهم و شروع کنم به خوردن، خستگی صاحب‌خانه هم در می‌رود. این قدر زحمت کشیده و این غذا را برای من آماده کرده است، من که با اشتها و لذت می‌خورم، خستگی از تن صاحب‌خانه در می‌رود. وقتی ما صاحب‌خانه را شناختیم که خدای متعال و حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه است،

ماجرای این گونه می‌شود؛ اما وقتی که صاحب‌خانه را شناخت و دید، دیگر هر چه خواست می‌خورد، تنها وظیفه‌ی میهمان این است، که هر چه صاحب‌خانه گفت بکند و هر چه هم به او داد بگیرد و نگوید کم است یا چیز دیگری می‌خواهم. هر چه صاحب‌خانه گفت، انسان پذیرا باشد. هر چه داد بگیرد و نگوید: چرا کم دادی، چرا این را دادی، چرا یک چیز دیگری ندادی؟

❁ وقتی میهمان می‌شویم خوب است تمام عیار میهمان شویم.

یعنی حق میهمان بودن را ادا کنیم. من اینها را قبلاً گفته‌ام اگر من سال‌ها سر سفره‌ی یک عزیز، غنی، مهربان، لطیف و خبیر میهمان بودم و آنجا به من غذا داده، خورده‌ام. لباس داده، پوشیده‌ام. منزل مسکونی داده، در آن سکونت کرده‌ام. سال‌های سال میهمان این صاحب‌خانه بوده‌ام، حق میهمانی را ادا کنم. وقتی میهمان می‌شویم تمام عیار میهمان شویم، ما چه بخواهیم چه نخواهیم میهمانیم، آن کس که نمی‌داند میهمان است، عذاب وجدان دارد که وارد خانه‌ی غریبه شده و دزدی می‌کند، خودش را اذیت می‌کند؛ چون همه‌ی خلق میهمان هستند، هیچ کس که خودش برای خودش رزق تهیه نمی‌کند. کافر، مؤمن، شقی و سعید همه میهمان هستند؛ منتهی این که انسان توجه داشته باشد که میهمان است و تمام عیار میهمان باشد؛ یعنی کاملاً مثل یک میهمان رفتار کند.

❁ ماه رمضان شهرالله و ضیافت‌الله است اگر همیشه با خدا معامله داشته باشید،

همه‌ی ماه‌ها برای شما شهرالله خواهد بود و همیشه خود را در ضیافت‌الله میهمان خدا

خواهید یافت و نفستان تسبیح، خوابتان عبادت، اعمالتان مقبول و دعایتان مستجاب خواهد بود.

در کتاب ره توشه‌ی دیدار اشاره کرده‌ام؛ تمام عباداتی که خدا در زندگی برای ما مقرر کرده تمرین‌های کوچکی است؛ مثل یک مانور آموزشی که نیروهای نظامی در منطقه انجام می‌دهند و تمرین جنگیدن می‌کنند که اگر روزی جنگ واقعی رسید، آمادگی داشته باشند تا بتوانند خوب بجنگند. عباداتی که ما داریم همین است، مانورهای کوچکی است، تمرین می‌کنیم که تمام زندگیمان به آن رنگ درآید. پنج وعده نماز را می‌خوانیم نه برای اینکه تمام نماز این پنج تاست، خیر، «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»<sup>۹</sup>

خوشا آنان که دائم در نمازند که حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ کارشان بی

وضوئی بگیریم که این وضو باطل نشود، همه‌ی عمر با وضو باشیم. تکبیره‌الاحرام نمازی را بگوییم که تا آخر عمر از آن نماز بیرون نیامده باشیم؛ می‌خواهیم در نماز باشیم؛ بیداریم در نماز باشیم؛ غذا می‌خوریم در نماز باشیم؛ حرف می‌زنیم در نماز باشیم؛ کسب می‌کنیم در نماز باشیم. اگر به ماه رمضان رسیدیم و روزه می‌گیریم نه به‌خاطر اینکه اول ماه رمضان روزه بگیریم و روز آخر که عید فطر است، افطار کنیم و تمام شود، خیر. این تمرین را انجام می‌دهیم تا همه‌ی عمر در روزه بمانیم. روزه همه‌ی فضای زندگی ما را بگیرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر ماه شعبان خطبه‌ی شعبانیه را خواندند و آمدن ماه رمضان را بشارت دادند، فرمودند: «أُنْحَا

<sup>۹</sup>. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۲۳.

التَّاسُ» عجیب است که فرمودند: یا ایها الذین امنوا من هنوز مانده‌ام که پیامبر اکرم چه می‌گوید؟ به مؤمنان نمی‌گویند، به مسلمانان نمی‌گویند، به همه‌ی ناس از کافر و مؤمن می‌گویند: «أَتَمَّ التَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ»<sup>۱۰</sup> ماه خدا، شهرالله با برکت، رحمت و مغفرت به سوی شما روی آورد. اگر ماه رمضان شهرالله است، ماه‌های دیگر ماه‌های غیر خداست؟ مگر ماه غیر خدایی هم داریم که مثلاً ماه شوال بشود ماه غیر خدا، ماه صفر بشود ماه غیر خدا، همه‌ی ماه‌ها ماه خداست، ماه رمضان را به ما گفته‌اند شهرالله تا کم‌کم این شهرالله را به دوازده ماه سال تعمیم دهیم و همه‌ی دوازده ماه سال، شهرالله شود. بعد حضرت فرمودند: «هُوَ شَهْرٌ دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاقَةِ اللَّهِ»<sup>۱۱</sup> در ماه خدا شما به میهمانی خدا دعوت شده‌اید. ما در ماه رمضان میهمان خدا بودن را تمرین می‌کنیم تا خودمان را در همه‌ی ماه‌های سال میهمان خدا بدانیم. اگر این‌گونه شود، همه‌ی ایام عمرمان ایام‌الله می‌شود. مگر روزهای عمرمان غیر روزهای خداست؟ کدام روز؟ شنبه غیر خداست، یکشنبه غیر خداست، پنجشنبه غیر خداست، همه‌ی ایام هفته و سال ایام‌الله است. همه‌ی ماه‌های سال شهرالله است. حقیقت شهرالله و حقیقت بیت‌الله قلب مؤمن است، حقیقت دل است. امام صادق علیه السلام در مسجدالحرام نشسته و به کعبه چشم دوخته بودند و افراد مشغول طواف کعبه بودند قریب به این مضمون حضرت فرمودند<sup>۱۲</sup>: ای کعبه عجب شرافتی خدا به تو داده است، مردم از دور و نزدیک به دور تو طواف

۱۰. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳ و مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۳۵۶.

۱۱. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳ و مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۳۵۶.

می‌کنند؛ اما شرافت مؤمن فوق شرافت توست. خدا به تو شرافت زیاد داده است؛ اما شرافت مؤمن فوق شرافت توست. به تعبیری کعبه یک ماکت است. دیده‌اید از ساختمان‌های بزرگ یک ماکت کوچک می‌سازند. کعبه یک ماکت است، ماکت قلب و دل است. از روی دل یک ماکت کوچک ساخته‌اند و وسط مسجدالحرام گذاشته‌اند. کعبه، ماکت دل است. خانه‌ی حقیقی خدا کجاست؟ خدای متعال فرمود: «لَا يَسْغِي أَرْضِي وَلَا سَائِي»<sup>۱۳</sup> نه زمین و نه آسمانم وسعت و گنجایش مرا ندارد؛ بلکه قلب عبد مؤمن من است که جای مرا دارد. «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»<sup>۱۴</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: قلب حرم خداست، خانه‌ی خداست. دل خانه‌ی خداست، بیت‌الله دل است. آنچه وسط مسجدالحرام ساخته‌اند، یک ماکت است که از روی این ساخته‌اند و آنجا گذاشته‌اند. سایه‌ی دل در عالم مکان افتاد، کعبه شد. سایه‌ی دل در عالم زمان افتاد، ماه رمضان و شهرالله شد. شهرالله سایه‌ی دل مؤمن در عالم زمان است. اگر از دل سر درآوریم، فرمود: «مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» کسی که از بیت نفس خود به قصد هجرت کردن به سوی خدا و رسول خارج شود. اگر من بخواهم از خانه‌ی نفسم بیرون بیایم و به سمت خدا و رسول بروم، خدا و رسول کجایند؟ در قلبند. «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»<sup>۱۵</sup> قلب حرم خداست. پس من باید از بیت و

---

<sup>۱۳</sup>. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۴، ص ۷ و خوئی، منهاج‌البراعة، ج ۹، ص ۴۰ و صدرالدین شیرازی، شرح‌اصول‌الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

<sup>۱۴</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵ و شعیری، جامع‌الاکابر، ص ۱۸۵ و شیخ‌بهایی، منهاج‌النجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۶۳.

<sup>۱۵</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵ و شعیری، جامع‌الاکابر، ص ۱۸۵ و شیخ‌بهایی، منهاج‌النجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۶۳.

خانه‌ی نفسم به سمت قلب و دل هجرت کنم. «مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ

الْمَوْتُ» بین راه حرکت از نفس به قلب، موت هم به دست می‌آید. فرمود: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۱۶</sup>

بمیرید، بمیرید در این عشق بمیرید      کزین عشق چو مردید همه روح پذیرید

وقتی از بیت نفس بیرون آمدید، بین راه موت شما را در می‌یابد «تُمْ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» وقتی به موت رسیدید «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۱۷</sup> اجر این بر خداست. صورت ظاهر اگر کسی از تهران به سوی مکه حرکت کند، نرسیده، بین راه، حج را به جا نیاورده، تصادف کند و کشته شود، مریضی بگیرد و بمیرد حج بر گردنش نیست. این صورت ظاهرش است؛ اما صورت باطن این است که از بیت نفس، از منیت، خودبینی، خودخواهی، انانیت و انیت بیرون آید و به سوی خانه‌ی خدا که دل است، حرکت کند؛ حاجی حقیقی این است. ممکن است انسان صدبار مسجدالحرام را ببیند؛ ولی حاجی نشده باشد و ممکن است یکبار هم مسجدالحرام را ندیده باشد و حاجی حقیقی هم او باشد،

به کعبه رفته‌م و حسرت خورم بر آن قومی      که از زیارت دل‌های خسته می‌آیند

\*\*\*

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

<sup>۱۶</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۵۹ و عده‌ای از علما، الاصول السّنة عشر، ص ۱۵۹.

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۰.



ماه رمضان در عالم زمان، سایه‌ی دل مؤمن است. اگر از عالم دل سر درآوردیم، اهل دل شدیم، کسی که اهل دل است، برایش همه‌ی روزها ایام‌الله و همه‌ی سال‌ها، سال‌های خدایی و همه‌ی ماه‌ها ماه‌های خدایی است و او میهمان همیشگی خدا می‌شود. او فقط در ماه رمضان در ضیافت‌الله نیست، او دائم خودش را بر سر سفره‌ی خدا میهمان می‌بیند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان خطبه‌ی شعبانیه فرمودند: در این ماه رمضان «عَمَلَكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ» اعمال شما مورد قبول خداست. الآن یکی در این ماه روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند، ذکر می‌گوید درحالی که نمی‌داند این عمل مورد قبول حق است یا نه؟ اما در ماه رمضان خدا تضمین کرد، فرمود: نگران نباشید، عملی که انجام دادید مقبول است. دعا می‌کنیم، نمی‌دانیم اجابت می‌شود یا نه؟ اما فرمود: «دَعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ» در ماه رمضان دعای شما مستجاب می‌شود، ردخور ندارد. «أَنْفُسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ» نفس شما تسبیح است. هوا بالا و پایین می‌رود تسبیح است. نگفت اجر تسبیح دارد. نه. نفس شما تسبیح است. این بلندتر از آن است که اجرش را به شما بدهند. خود این نفس تسبیح است. «تَوَمُّكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ»<sup>۱۸</sup> در ماه رمضان می‌خواهیم عبادت است. «بِسْمِ اللَّهِ» کسی از دل سر در آورد، همه‌ی ایام عمرش میهمان خدا می‌شود و در ضیافت‌الله است. هر وقت بخوابد، عبادت کرده است. نفس که می‌کشد، نفسش های و هوی است، نفسی نیست که هوا بالا و پایین بیاید، این نفس ذکر است؛ چون جوهر ذکر این نفس است. ذکرهای مختلفی است، شما «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «يَا اللَّهُ»، «اللَّهُ أَكْبَرُ»، «يَا هُوَ؛ يَا هُوَ؛ يَا مَنْ هُوَ؛ يَا مَنْ هُوَ إِلَّا هُوَ» می‌گویید، آخرش «يَا هُوَ» می‌گویید. «یا»ی آن را هم می‌اندازید و «هُوَ هُوَ» می‌گویید. ته قضیه واو آن را هم انداختید، «هُوَ» می‌شود، خود نفس می‌شود. کسی اهل دل باشد نفس که می‌کشد ذکر خداست. همه‌ی

<sup>۱۸</sup> سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲ و حرعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳ و مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۳۵۶.

وجودش ذکر می‌شود. نبضش را هم بگیرید «الله، الله، الله» می‌گوید. در خواب و بیداری ذاکر است. حرف می‌زند ذاکر است. ساکت است ذاکر است. هر چه می‌کند ذاکر است. چگونه انسان دائم الصلاة، دائم الوضو و دائم الصیام شود؟ همه‌ی چیزهایش دائمی شود؛ چون در بهشت دائمی است. «أَكْلُهَا دَائِمٌ»<sup>۱۹</sup> در بهشت غذاهای بهشتی دائمی است، یکبند می‌خورند، هیچ وقت هم سیر نمی‌شوند؛ چون غذا خوردن بهشتی‌ها مثل غذا خوردن اهل دنیا بر اثر سیری یا گرسنگی نیست. اهل طبیعت، غذا خوردنش از روی سیری و گرسنگی است. گرسنه می‌شوند، غذا می‌خورند. غذا که خوردند سیر می‌شوند، دلشان نمی‌خواهد بخورند. چند ساعت می‌گذرد، دوباره گرسنه می‌شوند و باید غذا بخورند. نه وقتی سیر شدند می‌توانند بیشتر بخورند نه وقتی گرسنه شدند می‌توانند گرسنگی را تحمل کنند. این اهل طبیعت است؛ اما اهل دل با اشتها می‌خورند، نه با گرسنگی و سیری. اشتها مربوط به روح است، سیری و گرسنگی مال بدن است که حیوانات هم دارند. نمونه‌اش این است؛ وقتی خانه‌ی کسی می‌روید که سفره‌ای با غذاهای رنگارنگ و لذیذ چیده؛ ولی احساس می‌کنید صاحب‌خانه سر شما منت می‌گذارد و شما هم به شدت گرسنه هستید؛ اما رغبت، میل و اشتها به خوردن ندارید، در حالی که بدن شما به شدت به خوردن غذا احتیاج دارد. یک‌بار هم شما شام مفصل خورده‌ای و بعد خانه‌ی رفیقی می‌روی که خیلی دوستش داری، سفره پهن کرده و می‌گوید، رفیق بسم‌الله، شما اصلاً یادتان می‌رود که غذا خورده‌اید، می‌نشینید دوباره دیگرانی که غذا نخوردند می‌خورید، احساس سنگینی و سیری هم نمی‌کنید. اهل بهشت با اشتها می‌خورند با سیری و گرسنگی نمی‌خورند. یک

---

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۵.

نمونه‌اش را نشان بدهم؛ شما در مجالس ذکر خدا و اولیاء خدا نشست‌اید، هیچ احساس سیری می‌کنید، کی سیر می‌شوید؟ خدا حاج‌آقا دولابی را رحمت کند، گاهی که خدمتشان بودیم جلسات خیلی طولانی داشتند، گاهی هشت، ده، چهارده و پانزده ساعت هم می‌نشستیم و این پیر مرد صحبت می‌کرد، نه او یک ذره احساس خستگی در حرف زدن و نه ما یک ذره احساس خستگی در شنیدن می‌کردیم. ما سر کلاس دانشگاه خواهیم غیر این حرف‌ها بزنیم، البته خدا روزی می‌کند کلاس دانشگاه را هم خرابات می‌کنیم؛ ولی اگر خواهیم یک ساعت حرف علمی ظاهری بزنیم دانشجو می‌گوید استاد خسته نباشید یعنی خسته شدیم؛ ولی یک پیر مرد صد ساله نزدیک به ده پانزده ساعت حرف می‌زند و خسته نمی‌شود و جمعیتی هم که نشسته، می‌خکوب می‌نشینند و خسته نمی‌شوند. داستان عادی نیست، این «اُکُلْهَا دَائِمًا» است. تازه بعد از ده پانزده ساعتی که بلند می‌شدیم تشنه‌تر از موقعی بودیم که وارد مجلس شدیم، سیری نداشت، مجلس ذکر خدا و اهل بیت سیری ندارد؛ این غذای بهشتی است. ان شاء الله پرده کنار برود. اگر بگویم اینجا بهشت است، بهشت کوچک است. مجلس ذکر اهل بیت بهشت آفرین است، بهشت کوچکتر از مجلس اهل بیت است.

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد      خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد  
ای باغ تویی خوش‌تر یا گلشن گل در تو      یا آنکه برآرد گل صد نرگس تر سازد

کدام بزرگتر است، بهشت یا بهشت آفرین؟ مجلس ذکر اهل بیت علیهم‌السلام بهشت آفرین است. بهشت چیست؟ بهشت به پایش نمی‌رسد. ان شاء الله پرده‌ها کنار برود و حقیقت را ببینیم و قدر بدانیم که خدا بی‌زحمت و بی‌منت ما را کجا نشانده است. در هر صورت اگر از شهرالله سر در آوریم،

«أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ» نفس‌هایمان تسبیح می‌شود، «وَتُؤْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ؛ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ؛ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ»

✽ «أَكْرَمُ الصَّيْفِ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا»<sup>۲۰</sup> به میهمان حتی اگر کافر باشد، کرم نمایید و او را اکرام کنید. اگر خود را میهمان خدا دیدی هر چه باشی، خدای کریم حتماً تو را کریمانه دستگیری می‌کند و اکرام می‌نماید.

این یک ادب است، به ما یاد داده‌اند، فرمودند: وقتی میهمان بر تو وارد شد؛ ولو کافر بود او را گرمی بدار. ان‌شاءالله چشم‌ها باز شود و ببینیم میهمان حبیب خداست که وارد شده است؛ دوست خداست، هر که می‌خواهد باشد. به او نگاه نکن که قیافه‌اش چگونه است، سوادش چیست؟ ثروتش چگونه است؟ پست و مقامش چیست؟ چشم‌ت را ببند او را به عنوان حبیب خدا تحویل بگیر. میهمان را گرمی بدارید، در حق میهمان کرم نمایید؛ ولو کافر باشد. اگر خود را میهمان خدا دیدی هر چه باشی، خدای کریم حتماً تو را کریمانه دستگیری می‌کند و اکرام می‌نماید. مثلاً امشب خدا روزی‌تان کرد به مسجد رفتید. صورت ظاهر مسجد خانه‌ی خداست. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «جُعِلَتِ الْأَرْضُ مَسْجِدًا»<sup>۲۱</sup> در ادیان قبل معبد و مسجد جای معینی بود. کنیسه برای یهودی‌ها و کلیسا را برای مسیحی‌ها ساخته بودند. هر مذهب عبادت‌گاهش جای معینی داشت که بیرون از آنجا نمی‌توانست عبادت کند، باید همان‌جا عبادت می‌کرد. پیغمبر ﷺ فرمودند: همه‌ی کوه‌ی زمین برای من مسجد قرار داده شد. به برکت پیغمبر خاتم

<sup>۲۰</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۳۷۰ و جامع‌الآخبار، ج ۷، ص ۳۴۶ و شعیری، جامع‌الآخبار، ص ۸۴.

<sup>۲۱</sup>. سیدین طاووس، سعدالسعود، ص ۱۲۶ و مازندرانی، محمدصالح بن احمد، شرح‌الکافی، ج ۸، ص ۱۰۹.

همه‌ی زمین مسجد شد. ان شاء الله چشم‌ها باز شود و ببینیم که همه‌ی زمین مسجد است؛ فرق نمی‌کند. خانه، خیابان، بیابان، روی کوه، ته دره هر جا باشد خانه‌ی خداست. گفت: همه جا خانه‌ی یار است؛ ولی فعلاً صورت ظاهر همین مسجدهای ظاهری خیلی هم محترم است. انسان وقتی نمازش را خواند، قشنگ نیست به خدا بگوید، خدایا «الْبَيْتَ بَيْتَكَ» این خانه، خانه‌ی توست. ان شاء الله مکه مشرف می‌شوید می‌خواهید وارد مسجدالحرام شوید دعایی دارد، همین را به خدا می‌گوید: «الْهِيَ الْبَيْتَ بَيْتَكَ» این خانه، خانه‌ی تو اینجا مسجدالحرام و کعبه است. «وَ الْعَبْدَ عَبْدَكَ»<sup>۲۲</sup> این بنده هم بنده‌ی توست. مسجد هم می‌رود بد نیست بگوید: «الْهِيَ الْبَيْتَ بَيْتَكَ» این خانه، خانه‌ی توست «وَ الْعَبْدَ عَبْدَكَ» و این بنده، بنده‌ی تو «وَ أَنَا فِيهِ صَيْفُكَ» من میهمان تو هستم «فَلْيُكْرِمِ الصَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا» میهمان ولو کافر باشد، شایسته است که صاحب‌خانه او را کریمانه دستگیری کند. من هم میهمان تو هستم؛ ولو کافر باشم، هر چه هستم؛ در خانه‌ی تو آمده‌ام. کریم احدی را از در خانه‌اش بر نمی‌گرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

<sup>۲۲</sup>. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۱۰ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵ و طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۷.